

مقایسه دیدگاه‌های قرآن و کتاب مقدس درباره زن (بر اساس داستان آفرینش)

دکتر فروزان راسخی

(عضو هیئت علمی دانشگاه الزهرا)

چکیده: معرفت دینی معرفتی است که از متون مقدس دینی به دست می‌آید و بر اساس آن شکل می‌گیرد. یکی از عناصر مهم در این معرفت دیدگاهی است که متن مقدس درباره زنان دارد. در این مقاله برای اطلاع از دیدگاه دینی پیروان قرآن و کتاب مقدس درباره زنان به این دو کتاب رجوع کرده و داستان آفرینش و به ویژه هبوط انسان را مد نظر قرار داده‌ایم و با مقایسه مضامین دو روایت مذکور در قرآن و کتاب مقدس کوشیده‌ایم تا با نشان دادن وجوه مشترک و اختلاف آن، تأثیرات و لوازم و نتایج هر یک از دو روایت را در اندیشه پیروانشان به تصویر بکشیم و احیاناً ریشه‌های بدبینی و بی‌مهری به زنان را در جوامعی که تحت تأثیر روایت کتاب مقدس بوده‌اند روشن سازیم.

کلیدواژه‌ها: آفرینش انسان، هبوط، همسر آدم، فریب، حوا، شیطان.

برای فهم موضع کتاب مقدس درباره زنان می‌توان امور مختلفی را مد نظر قرار داد. مثلاً باید دید که این کتاب چه تصویری از خدا ارائه می‌دهد و این تصویر بیشتر مذکر است یا مؤنث؟ و یا رمز جفت آفریده شدن هر چیز، و نیز انسان، چیست؟ داستان آفرینش و هبوط چگونه روایت شده است و نقش و سهم زن در این وقایع چگونه ارزیابی می‌شود؟ یا جایگاه اجتماعی و وظایف خانوادگی‌ای که این کتاب برای زنان قائل است کدام‌اند؟

در این مقاله به سراغ داستان آفرینش و هبوط می‌رویم، و در پی آنیم که با بررسی و تبیین نقش زن در این داستان، و مقایسه دیدگاه‌های قرآن و کتاب مقدس در این باب، نشان دهیم که این دو روایت تا چه حد با هم سازگار بوده و در چه مواردی با هم اختلاف دارند و نتایج و لوازم دیدگاه‌های این دو کتاب در اندیشه پیروانشان چه بوده است.

حوّا در قرآن

قرآن نامی از حوّا نمی‌برد و در همه جا با عنوان «همسر آدم» (بقره: ۳۵؛ اعراف: ۱۹) به او اشارت دارد. درباره خلقت انسان در قرآن آمده است که: «ای مردم، از پروردگارتان که شما را از «نفس واحدی» آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکند، پروا دارید»^۱ (نساء: ۱). این آیه و امثال آن نشان می‌دهد که ابتدا یک انسان آفریده شده و سپس جفت او از او آفریده شده و آن‌گاه تکثیر نسل از آن دو شروع گردیده است. لذا زن و مرد در تکثیر نسل بشر به یک میزان سهیم‌اند. خداوند نسل بشر را گرامی داشته و هیچ‌کس را از این کرامت محروم نکرده است: «و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم.» (اسراء: ۷۰) و ملاک برتری را تقوی قرار داده است: «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست» (حجرات: ۱۳).

همچنین قرآن جریان هبوط را در سه سوره مطرح کرده است: اعراف (۲۷ - ۱۹) و بقره (۳۸ - ۳۵) و طه (۱۲۳ - ۱۱۷). در سوره اعراف آمده است: «و ای آدم! تو با جفت خویش در آن باغ سکونت‌گیر، و از هر جا که خواهید بخورید، و [الی] به این درخت نزدیک مشوید که از ستمکاران خواهید شد. پس شیطان، آن دو را وسوسه کرد تا آنچه را از عورت‌هایشان برایشان پوشیده مانده بود، برای آنان نمایان گرداند؛ و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد جز [برای] آن که [مبادا] دو فرشته گردید یا از [زمره] جاودانان شوید. و برای آن دو سوگند یاد کرد که، من قطعاً از خیرخواهان شما هستم، پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید؛ پس چون آن دو از [میوه] آن درخت

[ممنوع] چشیدند، برهنگی‌هایشان بر آنان آشکار شد، و به چسبانیدن برگ [های درختان] بهشت بر خود آغاز کردند؛ و پروردگارشان بر آن دو بانگ برزد، مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان بر شما دشمنی آشکار است. گفتند: پروردگارا، ما بر خویشان ستم کردیم، و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود. فرمود: فرود آیید، که بعضی از شما دشمن بعضی دیگرید، و برای شما در زمین تا هنگامی [معین] قرارگاه و برخوردار است. ای فرزندان آدم، در حقیقت، ما برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورت‌های شما را پوشیده می‌دارد و [برای شما] زینتی است، و بهترین جامه، [لباس] تقوی است. این از نشانه‌های [قدرت] خداست، باشد که متذکر شوند. ای فرزندان آدم، زهار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد؛ چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند، و لباسشان را از ایشان برگند، تا عورت‌هایشان را بر آنان نمایان کند» (اعراف: ۲۷-۱۹).

در آیات فوق در همه جا درباره آدم و حوا - با هم - سخن به میان آمده و خدا به هر دو رخصت می‌دهد که از رستنی‌های بهشت تناول کنند و هر دو را از میوه درخت خاصی نهی می‌کند و شیطان هر دو را وسوسه می‌کند و هر دو از درخت می‌چشند و اندام‌های ناخوشایندشان آشکار می‌شود و با برگ‌ها آن اندام‌ها را می‌پوشانند و خدا هر دو را مورد عتاب قرار می‌دهد. آنان از خدا عذر می‌خواهند و همراه با شیطان هبوط می‌کنند. در پایان این آیات، خدا فرزندان آدم را مورد خطاب قرار می‌دهد و ضمن هدایت و ارشاد، آنان را از دچار شدن به سرنوشت نیای نخستینشان بر حذر می‌دارد.

در سوره بقره جریان وسوسه شیطان، و گفت و گوی او و آدم، به اجمال آمده، اما درباره آثار و نتایج هبوط سخنان بیشتری مطرح شده است (بقره: ۳۸-۳۵). در سوره طه نیز درباره وضع پیش از هبوط و وسوسه شیطان اطلاعات بیشتری دیده می‌شود. اما در این آیات می‌بینیم که شیطان آدم را وسوسه می‌کند و بعد آدم و حوا از درخت تناول می‌کنند. عصیان و گمراهی به آدم نسبت داده شده اما هبوط به صورت دسته‌جمعی (با ضمیر جمع) است و باز وعده نجات نیز به صورت همگانی است (طه: ۱۲۳-۱۱۷).

با ملاحظه کل داستان، در هر سه سوره، می‌توان گفت که عصیان منجر به هبوط، از

ناحیه آدم و همسرش، از رهگذر وسوسه شیطان صورت گرفته و حتی در بعضی از آیات سرزنش فقط متوجه آدم شده است. به کار رفتن ضمائر تثنیه در همه موارد، و ضمیر جمع در مورد هبوط، نشان می‌دهد که این عمل مربوط به یک نفر نبوده و در همه جا حوا همراه آدم و شریک او در اعمالش معرفی شده است.

حوا در کتاب مقدس

درباره خلقت انسان در عهده عتیق آمده است: «پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید و خدا انسان را برکت داد و خدا بدیشان گفت بارور و تکثیر شوید و زمین را پر سازید...» (سفر پیدایش، باب اول: ۲۸-۲۷) پس از آن در مورد خلقت حوا می‌گوید: «و خدا گفت: خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم... و خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد. و خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد. آدم گفت: همانا این است استخوانی از استخوان‌هایم و گوشتی از گوشتم. از این سبب «نساء» نامیده شود، زیرا که از انسان گرفته شد» (سفر پیدایش، باب دوم: ۱۸ و ۲۳-۲۱).

می‌بینیم که ابتدا خدا آفرینش انسان را به صورت نر و ماده به خود نسبت می‌دهد، اما پس از آن آفرینش زن از آدم مطرح می‌شود. نکات شایان توجه در داستان خلقت با روایت عهد عتیق این است که زن برای رفع تنهایی آدم خلق شده آن هم از دنده آدم. لذا طبق این روایت، آفرینش زن طفیل وجود مرد است، برای مرد آفریده شده و از وجود مرد پدید آمده است، و از آنجا که زن جزئی از وجود آدم است همواره وابسته به اوست. اما نقش حوا در هبوط چه بود؟ در سفر پیدایش در این باره می‌خوانیم که: «آدم و همسرش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند... و مار از همه حیوانات صحرا که خدا ساخته بود هوشیار تر بود و به زن گفت: آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید. زن به مار گفت: از میوه درختان باغ می‌خوریم. لکن از میوه درختی که در وسط باغ است خدا گفت از آن نخورید و آن را لمس نکنید میادا بمیرید. مار به زن

گفت: هر آینه نخواهید مُرد. بلکه خدا می‌داند روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارفِ نیک و بد خواهید بود. و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوشنما و درختی دلپذیر و دانش‌افزا [می‌آید] پس از میوه‌اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد. آن‌گاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگ‌های انجیر به هم دوخته سترها برای خویشان ساختند. و آواز خدا را شنیدند [که خطاب به آدم گفت: ... آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری خوردی. آدم گفت: این زنی که قرین من ساختی از میوه درخت به من داد که خوردم... و خدا به زن گفت: آلم و حمل تو را بسیار افزون گردانم. با آلم فرزندان خواهی زایید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد. و به آدم گفت چون که سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده گفتم از آن نخوری پس به سبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن بارنج خواهی خورد] (سفر پیدایش، باب سوم).

این روایت حاوی نکات بسیار و سرشار از نمادپردازی و قابل تفسیرهای گوناگون است. سفر تکوین، نه فقط فریب خوردگی از شیطان و نیز فریب دهندگی به آدم را کار حوّا می‌داند، بلکه حوّا را کاملاً مستعد و خواهان عصیان از امر الهی معرفی می‌کند؛ بدین شرح که فریب خوردگی حوّا چنان به سرعت و سهولت انجام می‌گیرد که خواننده کتاب مقدس اصلاً شک می‌کند در این که فکر عصیان نسبت به خدا منحصرأ متعلق به شیطان باشد و خود حوّا چنین فکری در سر نپرورانده باشد. برای اثبات مدّعا کافی است که امر خدا را به آدم با گزارشی که حوّا از این امر به شیطان می‌دهد مقایسه کنیم و ببینیم که این دو چه فرق‌هایی دارند. در سفر پیدایش (باب دوم: ۱۷ - ۱۶) امر خدا را بدین صورت می‌خوانیم: «و خدا آدم را امر فرمود، گفت: تو از همه درختان باغ بی ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیکو و بد زهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مُرد». اما در باب سوم (۱-۳)، می‌خوانیم: «[ما را] به زن گفت: آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟ زن به ما گفت: از میوه درختان باغ می‌خوریم، لکن از میوه درختی که در وسط باغ است. خدا گفت: از آن مخورید و آن را لمس نکنید. مبادا

بمیرید.» موارد اختلاف میان امر اصلی خدا و روایتی که حوّا از آن به دست می‌دهد عبارت‌اند از:

روایت حوّا از آن:	امر اصلی خدا:
۱. خدا گفت	۱. خدا، امر فرموده، گفت
۲. از میوه درختان می‌خوریم	۲. از همه درختان باغ بی‌ممانعت بخورید
۳. درختی که در وسط باغ است	۳. درخت معرفت نیک و بد
۴. شما	۴. تو
۵. از آن مخورید و آن را لمس نکنید	۵. زنهار نخوری
۶. مبادا بمیرید	۶. روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مُرد

این موارد اختلاف، در واقع منجر شده‌اند به: تقلیل اقتدار ولایت الهی (مورد ۱)، تبدیل سخاوت به نوعی اجازه بلهوسانه (مورد ۲)، تقلیل اهمّیت درخت به حدّ یک اهمّیت مکانی (= در وسط باغ)، گویی که خودِ درخت هیچ اهمّیتی ندارد (مورد ۳)، دخل و تصرف در قلمرو امر خدا که عملی نارواست چرا که در عهدعتیق آمده است: «به سخنان او [= خدا] چیزی می‌فزا، مبادا تو را توییخ نماید و تکذیب شوی. (عهدعتیق، أمثال سلیمان، باب سی‌ام: ۶)» و «بر کلامی که من به شما امر می‌فرمایم چیزی می‌فزاید و چیزی از آن کم نمی‌آید.» (سُفَر تثنیه، باب چهارم: ۲) (مورد ۴ و ۵) و تخفیف صلابت و قوّت امر (مورد ۶). این تغییرات و حذف و اضافه‌ها آن قدر حساب شده و مهمّ‌اند که نمی‌توانند تصادفی باشند یا از سنخ تغییرات ناچیزی باشند که هنگام نقل قولِ سخن کسی رخ می‌دهند. این‌ها نشان‌دهنده تلقین‌پذیری و حتی آمادگی قبول است که از سوی حوّا در قبالِ مار (= شیطان) نشان داده می‌شود. اگر مسئله فقط مسئله فریب خوردگی حوّا از شیطان می‌بود، می‌بایست حوّا، قبل از این که شیطان اغواء و وسوسه خود را شروع کند، شخصی پاک و بی‌غرض می‌بود و لااقلّ امر خدا را چنان که هست گزارش می‌کرد، نه این که به صور مختلف از اهمّیت و صلابت و ارزش آن بکاهد. حوّا قبل از

اغواءگری شیطان زمینه را برای او فراهم کرده و شیطان استعداد خود حوّا را شکوفا کرده است» (Kimelman 1999: 244 - 245).

لذا عهد عتیق هبوط انسان را عمدتاً به اشتباه حوّا نسبت می‌دهد، آن هم به تحریک مار (= شیطان)، و حوّا آدم را به نافرمانی برمی‌انگیزد و در نتیجه هر دو مستوجب هبوط و عقوبت الهی می‌شوند.

در عهد جدید، در دو جا به داستان آفرینش و هبوط اشاره شده و هر دو در رساله‌های پولس رسول است. در آن‌ها نیز ظاهراً همین روایت عهد عتیق مورد قبول است. پولس می‌گوید: «می‌ترسم که چنان که مار به مکر خود حوّا را فریفت همچنین خاطر شما هم از سادگی‌ای که در مسیح است فاسد گردد» (قرنتیان دوم، باب یازدهم: ۲-۳). و در جای دیگر می‌گوید: «زیرا که آدم اوّل ساخته شد و بعد حوّا و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده در تقصیر گرفتار شد. اما به زاییدن رستگار خواهد شد اگر در ایمان و محبت و قدوسیت و تقوی ثابت بمانند» (تیموتائوس اوّل، باب دوم: ۱۳-۵). شایان ذکر است که پولس پیش از گرویدن به مسیح در زمره یهودیان متعصبی بود که به آزار و تعقیب مسیحیان می‌پرداختند (هاکس ۱۳۷۷: ۳۲۸). لذا تعجبی ندارد که اعتقادات یهودی خود را پس از مسیحی شدن نیز حفظ کرده باشد. بدین ترتیب داستان آفرینش حوّا و تقصیر او در هبوط آدم، چون میراثی مقبول به کلیسای مسیحی می‌رسد.

تأثیرات فکری و اجتماعی روایت عهد عتیق

«وضع ظالمانه و تحمّل ناپذیر زنان در عصر باستان در کتاب مقدس بازتاب یافته است. نویسندگان عهد عتیق و عهد جدید مردان زمانه خود بودند و خام اندیشی است اگر فکر کنیم که از پیشداورهای رایج در دوران خودشان آزاد و برکنار بوده‌اند. در واقع، کتاب مقدس حاوی مطالب بسیاری است که برای زنان عصر جدید، و به طور کلی، انسان‌های عصر جدید، تکان‌دهنده و ناپذیرفتنی است. زنان عصر جدید درباره خودشان این تصوّر را دارند که، لااقل تا اندازه‌ای، شخص مستقل و خودمختاری‌اند که حق تعیین سرنوشت خود را دارند. و حال آن‌که در نوشته‌های کتاب مقدس مشاهده

می‌شود که زن شوهر خود را چنان خطاب می‌کند که گویی برده‌ای خواهی خود را خطاب می‌کند یا رعیتی که سلطان خود را خطاب می‌کند. در احکام عشره (= ده فرمان) زن یک مرد در فهرست مایملک آن مرد، همراه با چیزهایی از قبیل گاو و خر، ذکر می‌شود: «به خانه همسایه خود طمع مورز، و به زن همسایه‌ات و غلامش و کنیزش و گاو و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد طمع مکن» (عهد عتیق، سفر خروج، باب بیستم: ۱۷). در عین حال که شوهر می‌توانست زنش را رها کند زن نمی‌توانست طلاق بخواند. رابطه نامشروع و خیانت زن کیفرهای شدید داشت ولی خیانت شوهر فقط در صورتی کیفر داشت که حقوق مرد دیگری تضییع شود، یعنی اگر با زن شوهرداری رابطه نامشروع برقرار می‌کرد. مرد می‌توانست دختر خود را مانند بردگان خود بفروشد. اگر زن و شوهری بچه‌دار نمی‌شدند خطای زن تلقی می‌شد. خلاصه این که وضع حقوقی و اجتماعی زنان وضع موجودات تابع و طفیلی بود. یک از ادعیه قوم یهود این بود: «خداوندا تو را شکر می‌گزارم که مرا زن نیافریدی» (Van Nieuwenhuijze 1985: 135 - 140).

در طول قرون و اعصار مسیحیت، نویسندگان و الهی‌دانان مسیحی نیز اهمیت زیادی برای روایت خلقت حوا در عهد عتیق قائل شده‌اند. روایت حوا اگر با روایت هبوط تلیف و ترکیب شود بی‌شک شواهد انکارناپذیری فراهم می‌آورند بر این که شأن عقلی و اخلاقی زنان ذاتاً فروتر از شأن مردان است. در طول تاریخ مسیحیت سنت ضد زن خود را تا حد فراوانی با استناد به روایت خلقت حوا و روایت هبوط توجیه کرده است، مخصوصاً با توجه به این نکته که تا همین اواخر این دو روایت اسطوره‌ای تلقی نمی‌شدند، بلکه واقعیت تاریخی بی‌بربرگرد و شبهه‌ناپذیر قلمداد می‌شدند. ریک، که هم از روانکاوان مشهور و هم از محققان جدی کتاب مقدس است می‌گوید: «داستان کتاب مقدس راجع به ولادت حوا بزرگ‌ترین حقه و دوز و کلک تاریخ است» (Reik 1965: 124).

گرایش‌های زن‌ستیزانه در فرهنگ غربی، که هم در زن‌ستیزی عمیق یونانیان ریشه داشت (به یاد آوریم داوری ارسطو در باب زنان را) و هم در عهد عتیق، در عهد جدید

نیز به وضوح ادامه یافته است. و همین ادامه یافتن‌اش در عهد جدید به تقویت این گرایش‌های زن‌ستیزانه کمک کرده است. چون ناگفته پیداست که عهد جدید برای مسیحیان اهمیتی بیش از عهد عتیق دارد. البته زن‌ستیزانه‌ترین قطعات عهد جدید در رسائل پولس به چشم می‌خورند. پولس قدیس شدیداً علاقه‌مند به نظم و نظام هم در سطح جامعه و هم در سطح اجتماعات مسیحیان صدر اول مسیحیت بود. برای او بسیار مهم بود که زنان در اجتماعات مسیحی جایگاه مسلط و فائق را نداشته باشند، در ملا عام سخن نگویند، و سرهایشان را پوشیده نگهدارند، چرا که این کارها باعث می‌شد که این فرقه جدید، که با نام مسیحیت ظهور کرده بود، بد نام و بی‌آبرو و مورد استهزاء و تمسخر دیگران شود. علی‌الخصوص که دشمنان مسیحیت مسیحیان نوظهور را به فساد اخلاق و زن‌گرایی هم متهم می‌کردند. از این رو، پولس قدیس مکرراً بر رفتار جنسی مشروع و صحیح تأکید می‌کرد و می‌گفت که زنان در اجتماعات در صدر نشینند و فرودست مردان باشند. طبعاً لازم بود بتواند آراء و افعال خود را برای جامعه نوظهور مسیحیان، که بسیاری از آنان رفتار و کردار خود حضرت مسیح را به یاد می‌آوردند، توجیه کند. از این رو، دست به تفسیر و توجیه الهیاتی زد. این توجیه‌ها در قرن‌تین اول، باب یازدهم، آیات ۱۶ - ۳ آمده است. مثلاً: «سر هر مرد مسیح است و سر مسیح زن مرد و سر مسیح خدا... مرد را نباید سر خود را ببوشد چون که او صورت و جلال خداست اما زن جلال مرد است. زیرا که مرد از زن نیست، بلکه زن از مرد است. و نیز مرد به جهت زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد.» پولس، در اینجا، آراء خود را مبتنی بر تفسیری از سفر پیدایش می‌کند که در زمان خود او تفسیر مقبول و رایج بوده است. در رساله اول پولس قدیس به تیموتائوس، باب دوم، آیات ۱۵ - ۱۱ نیز آمده است: «زن با سکوت به کمال اطاعت تعلیم گیرد. و زن را اجازت نمی‌دهم که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلط شود بلکه در سکوت بماند زیرا که آدم اول ساخته شد و بعد حوا. و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده، در تقصیر گرفتار شد.»... در رساله پولس به افسسیان نیز درباره شأن زنان در زندگی خانوادگی به صراحت آمده است: «لیکن همچنان که کلیسا مطیع مسیح است همچنین زنان نیز شوهران خود را در هر امری باشند» (باب پنجم:

این قبیل سخنان، چون سخنانی مُلهم از خدا تلقی می‌شدند و کسی آن‌ها را محاط و تخته بند محیط اجتماعی و فرهنگی خاصی که در آن محیط نوشته شده بود نمی‌دانست، یعنی آن‌ها را احکامی کلی و نه تابع مکان و زمان خاصی می‌دانستند، تأثیر عظیمی در وضع اجتماعی و حقوقی زنان در غرب داشتند. از این رو، چیزی که جنبه امر واقع (fact) داشت به هنجار (norm) و ارزش (value) تبدیل شد. یعنی، از این که زنان فرودست بوده‌اند نتیجه گرفته شد که باید فرودست باشند و فرودستی آن‌ها خودداری ارزش است (Van Nieuwenhuijze 1985:140-141).

مقایسه دو روایت در قرآن و کتاب مقدس

باید گفت که اشتراکات دو روایت قرآن و کتاب مقدس درباره هبوط بسیار کمتر از اختلافات آن‌هاست. در هر دو روایت آدم و همسرش در بهشت سکنی می‌گزیند و خدا آنان را تشویق به بهره‌وری از همه نعمات بهشتی می‌کند، جز یک درخت که چشیدن آن یا نزدیکی به آن یا استفاده از میوه آن ممنوع می‌شود. مار در روایت کتاب مقدس و شیطان در روایت قرآن عنصر وسوسه‌گر در بهشت است. چشیدن از میوه درخت ممنوع نیز در هر روایت باعث هبوط می‌شود.

اما اختلاف دو روایت دقیقاً از نقش حوا در هبوط آغاز می‌شود. قرآن نه فقط فریب‌خوردگی را به آدم و حوا، با هم نسبت می‌دهد و می‌گوید: «ای آدمیزادگان، شیطان شما را نفریید، چنانکه پدر و مادرتان را از بهشت بیرون کرد» (اعراف: ۲۷)، بلکه در دو جا به صراحت هرچه تمامتر آغاز فریب‌خوردگی را خود آدم می‌داند، نه حوا: «پس شیطان آدم را وسوسه کرد و گفت: ای آدم! تو را به درخت جاودانگی و ملکی که از میان رفتنی نیست راهنمایی کنم؟... پس آدم پروردگار خود را نافرمانی کرد و گمراه شد» (طه: ۱۲۱)؛ و نیز در آیه دیگری می‌خوانیم که: «پیش از این با آدم پیمان بسته بودیم. سپس او فراموش کرد و ما او را دارای اراده نیافتیم.» (طه: ۱۱۵) از این رو، توبه این عصیان را نیز به آدم نسبت می‌دهد: «آدم از پروردگارش واژه‌هایی فراگرفت و خدا

او را بخشود» (بقره: ۳۷). این دیدگاه قرآنی در عهد جدید کاملاً و صریحاً نقض شده است: «و آدم فریب نخورد، بلکه زن فریب خورده، در تقصیر گرفتار شد.» (اول تیموتائوس: باب دوم: ۱۳) «و این سخن پولس قدیس تا حدی به جد گرفته شده است که آباء کلیسا به این نتیجه الهیاتی رسیدند که: «مار مارِ حوا بود، و حوا مارِ آدم بود» و این آموزه را به صورت صریح تری هم بیان می‌کردند: مار شیطان حوا و حوا شیطانِ آدم بود.» (Bach 1999:257).

قرآن آنجا که پای وسوسه شیطانی را به میان می‌کشد ضمایر را به صیغهٔ تثنیه می‌آورد، که آدم و حوا، هر دو را در بر می‌گیرد. در آیهٔ ۳۶ بقره و آیات ۲۰، ۲۲ و ۲۷ اعراف نیز فریب خوردگی را به آدم و حوا، همراه با هم، نسبت می‌دهد. قرآن تعلیم نمی‌دهد که زن عامل گناه، باعث فتنه و همدست شیطان است و مرد را به ارتکاب معاصی و می‌دارد. اما از روایت کتاب مقدس همهٔ این امور را می‌توان استنباط کرد.

تفاوت دیگر در آفرینش حوا ظاهر می‌شود. عهد عتیق، به رغم آن که در جای دیگری به نو مادهٔ آفریده شدن انسان به دست خدا اشاره می‌کند، ظاهراً در داستان آفرینش حوا، از نظریهٔ قبلی عدول می‌کند و آدم را منشأ مادّی آفرینش حوا معرفی می‌نماید. افزون بر این حوا از ابتدا قرار است معاون آدم باشد و برای او آفریده شده، از این رو، حوا نوعی وجود طفیلی و تبعی دارد. در قرآن نیز اگرچه اشاره‌ای به این مطلب هست که همسر آدم از آدم آفریده شده، به طفیلی بودن وی نسبت به آدم هیچ اشاره‌ای نشده است (Fazlur-Rahman 1980:ch.2).

در روایت عهد عتیق، خدا آدم را پس از خوردن میوهٔ ممنوع مؤاخذه می‌کند و آدم تقصیر این نافرمانی را به همسرش حوا نسبت می‌دهد و حوا نیز به هنگام مؤاخذه تقصیر را متوجه مار اغواگر می‌سازد. اما در قرآن پس از مؤاخذهٔ خدا، آدم و حوا، بی‌آن که بخواهند از زیر بار عملشان شانه خالی کنند، می‌گویند: «ما بر خویشتن ستم کردیم، و اگر بر ما نبخشایی و به ما مهر نیاوری، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود.» (اعراف: ۲۳) در واقع نوعی پوزش و عذر تقصیر می‌آورند. حال آن که آدم و حوا در عهد عتیق تقصیر خود را به عهده نمی‌گیرند و عذر هم نمی‌خواهند و فقط از برهنگی خویش شرمگین‌اند.

عهد عتیق کیفر فریبکاری حوّا را زایمان همراه با درد، و اشتیاق به همسر، و تابعیت همیشگی از او، و تحت تسلط او بودن می‌داند. عقوبت آدم نیز معلون شدن زمین به سبب او، و بارنج از زمین تغذیه کردن در همه عمر است. در این روایت خدا مهاداکه آدم و حوّا از درخت حیات خورده و جاودانه شوند آنان را از بهشت می‌راند، اما در قرآن نافرمانی خدا و تن دادن به اغوای شیطان، که خطاب به آدم است، دلیل هبوط شمرده می‌شود. در واقع قهرمان روایت هبوط و نقطه محوری آن در کتاب مقدس حوّا و در قرآن آدم است.

در قرآن پس از ذکر جریان هبوط تعبیر امیدوارکننده و بشارت آمیزی دیده می‌شود. دالّ بر آن که آدم بخشوده می‌شود و نسل آدم در صورتی که از هدایت الهی پیروی کنند می‌توانند امید نجات داشته باشند.

در مجموع، در روایت عهد عتیق دیدگاه بسیار بدبینانه‌ای نسبت به حوّا وجود دارد و او را منشأ فریب و گرفتاری آدم و آلوده شدن نسل او به گناه و رنج معرفی می‌کند. افزون بر اینکه حوّا را طفیل وجود آدم می‌شمارد و او را به هیچ وجه هم‌تراز شأن انسانی آدم — که بر صورت خدا ساخته شده — نمی‌داند.

اما قرآن در این مورد بیشتر آدم را سرزنش می‌کند تا حوّا را و هیچ‌گاه اشاره مستقیمی به او نمی‌کند و نظر خوشبینانه‌تری نسبت به هبوط و آثار و نتایج آن دارد. از نظر قرآن هبوط ناشی از نافرمانی انسان بوده و آدم و حوّا هر دو مرتکب آن شدند. اما این نافرمانی ربطی به نسل آنان ندارد و هرکس در گرو عمل خویش است و امید نجات برای همگان وجود دارد.

قرآن به هنگام سخن از کمالات انسانی و معیارهای عمل صالح و شرایط کسب رضای الهی و ورود به بهشت ذکری از مرد و زن بودن به میان نمی‌آورد بلکه این انسان است که مورد خطاب خدا در قرآن است و هر کس مسؤول اعمال خویش است (مدثر: ۳۸). هیچ‌کس از پیش محکوم نمی‌شود و بار عمل دیگری را بر دوش نمی‌کشد (اسراء: ۱۵) «لذا شأن زنان در قرآن، به ویژه با توجه به داستان آفرینش و هبوط، شأنی انسانی است و هیچ سرزنشی متوجه کسی نیست مگر به خاطر اعمالی که با اراده و

اختیار خود انجام داده و احیاناً بر خلاف رضای الهی بوده است. لذا در روایت قرآن در مورد آفرینش و هبوط انسان هیچ دستاویزی برای محکومیت زن و دون پایه تر تلقی کردن او نسبت به مرد وجود ندارد» (Fazlur-Rahman 1966:38-40).

سخن آخر این که با بررسی داستان خلقت و هبوط در قرآن و کتاب مقدس تفاوت آشکار این دو روایت از چشم هیچ خواننده‌ای پوشیده نمی‌ماند و علی‌الاصول به نتایج متفاوتی نیز می‌انجامد. یعنی، آثار فکری و اجتماعی دیدگاهی که در روایت عهد عتیق نسبت به زنان وجود دارد - که پیش از این به آن اشاره کردیم - باید با آثار فکری و اجتماعی دیدگاهی که در روایت قرآن ملاحظه می‌شود متفاوت باشد. اما با کمال شگفتی می‌توان رد پای دیدگاه کتاب مقدس درباره زن را در آثار برخی از متفکرین و عالمان مسلمان پی‌گیری کرد. این عالمان با نادیده گرفتن نکات و ظرائفی که در داستان آدم و حوا در قرآن هست، عملاً همان روایت مخدوش کتاب مقدس را مبنای آراء و نظریاتشان درباره زنان قرار داده‌اند و در این مورد کاملاً تحت تأثیر دیدگاه‌های رایج عرفی و اجتماعی زمان خود بوده‌اند. همین نظر اتخاذ شده از کتاب مقدس است که زنان را به جرم فساد و افساد از فعالیت‌های معنوی و مادی محروم می‌کند و عملاً آنان را از متن زندگانی به حاشیه می‌راند.

برای نمونه می‌توان به آراء غزالی در باره زن، نکاح و تربیت اولاد در کتاب معروفش کیمیای سعادت مراجعه کرد. در این کتاب غزالی بیش از تکیه بر قرآن به روایات استناد می‌کند و مردان را به شدت از زنان بر حذر می‌دارد و از دوستی با آنان منع می‌کند مبادا که از راه خدا منحرف شوند (غزالی: ۱۳۷۱: ج ۱، ۳۷۲ و ۵۴۱) و معتقد است که هر محنت و بلا و هلاکی که به مردان می‌رسد از ناحیه زنان است (غزالی: ۱۳۵۱: ۲۸۵) و زن باید که بنده مرد باشد و وی به حقیقت بنده مرد است (غزالی: ۱۳۷۱: ج ۱، ۳۱۶ و ۳۱۷). در باب مربوط به نکاح نیز زنان را فقط وسیله فراهم کردن آسایش مرد و فرزندآوری برای او و ایجاد زمینه برای علم و عمل و عبادت مردان می‌انگارد (همان: ۳۰۶-۳۰۲).

پُر واضح است که این نظریات از متن قرآن استخراج نشده و با استناد به روایاتی

فراهم شده که هرگز مورد نقد و بررسی و مطابقت با قرآن قرار نگرفته‌اند. غلبه دیدگاه عرفی و روایت عهد عتیق درباره هبوط به خوبی در امثال این نظریات آشکار است. نیز دیدگاه‌های مسلمین در بابت قصور زن در عقل و دین و فریکاری او به شدت تحت تأثیر میراث کتاب مقدس بوده است (Murata 1992: 174, 179, 285, 318, 266-285). در این میان برخی مانند غزالی به دیدگاه‌های عرفی بهای بیشتری می‌دهند و روایت عهد عتیق را با همه نتایج و لوازم آن می‌پذیرند و برخی نیز می‌کوشند تا با استناد به قرآن شأن انسانی زن را یادآوری کنند. البته بحث درباره آراء هریک از متفکرین مسلمان مجال بیشتری می‌طلبد که در وسع این مقاله نیست.

منابع و ماخذ

- غزالی، ابوحامد امام محمد (۱۳۷۱)، *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیو جم، انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۵۱)، *نصیحة الملوک*، به تصحیح جلال‌الدین همایی، انجمن آثار ملی.
- کتاب مقدس (یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید) ترجمه از عبرانی و کلدانی و یونانی، به همت انجمن پخش کتب مقدسه، ۱۰۹۴ میلادی.
- هاکس، مستر (۱۳۷۷)، *قاموس کتاب مقدس*، تهران، انتشارات اساطیر.
- Bach, Alice (ed.) (1999), *Women in the Hebrew Bible* (New York and London: Routledge).
- Fazlur-Rahman (1966), *Islam*, (New York: Holt, Rinehart and Winston).
- _____ (1980), *Major Themes of the Quran*, (Chicago: Bibliotheca Islamica).
- Kimelman, Reuven (1999), "The Seduction of Eve and the Exegetical Politics of Gender" in Bach, Alice (ed.), *Women in the Hebrew Bible* (New York and London, Routledge).
- Murata, Sachiko (1992), *The Tao of Islam*, (New York: State University of New York Press).
- Reik T. (1960), *The Creation of Woman*, New York.
- Van Nieuwenhuijze, C. A. O (1985), *The Lifestyles of Islam*, (Leiden: E. J. Brill).